

ستایش بیننده پاینده‌ای را سزا است که بشبنمی از دریای بخشش خود...

حضرت بهاء‌الله

اصلی فارسی



رقم (2) - من آثار حضرت بهاء‌الله - دریای دانش - صفحه 2 - 10

(2)

بنام خداوند یگنا

ستایش بیننده پاینده‌ای را سزا است که بشبنمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و بستاره‌های دانائی بیاراست و مردمان را بارگاه بلند بینش و دانش راه داد و این شب‌م که نخستین گفتار کردگار است گاهی بآب زندگانی نامیده میشود چه که مردگان بیابان نادانی را زنده نماید و هنگامی بروشنائی نخستین و این روشنی که از آفتاب دانش هویدا گشت چون بتابید جنبش نخستین نمودار و آشکار شد و این نمودارها از بخشش دانای یگنا بوده اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه از هر گفته و شنیده بینائی و دانائی گفتار و کردار را دست از دامن شناسائی او کوتاه هستی و آنچه از او هویدا این گفتار را گواه پس دانسته شد نخستین یخشش کردگار گفتار است و پاینده و پذیرنده او خرد اوست دانای نخستین در دبستان جهان و اوست نمودار یزدان آنچه هویدا از پرتو بینائی اوست و هر چه آشکار نمودار دانائی او همه نامها نام او و آغاز و انجام کارها باو

نامه شما در زندان باین زندانی روزگار رسید خوشی آورد و بر دوستی افزود و یاد روزگار پیشین را تازه نمود سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود دیدیم و گفتیم و شنیدیم امید چنان است که



ORIGINAL

آن دیدار را فراموشی از پی در نیاید و گردش روزگار یاد او را از دل نبرد و از آنچه کشته شد گِیاه دوستی
بروید و در انجمن روزگار سبز و خرم و پاینده بماند

اینکه از نامه های آسمانی پرسش رفته بود رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را می بیند و بدانائی
درمان میکند هر روز را رازی است و هر سر را آوازی درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز را
نگران باشید و سخن از امروز رانید دیده میشود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته
مردمانیکه از باده خود بینی سر مست شده اند پزشک دانا را از او باز داشته اند اینست که خود و همه
مردمان را گرفتار نموده اند نه درد میدانند نه درمان میشناسند راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن
شمرده اند بشنوید آواز این زندانی را بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند

بگو ای مردگان دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد بشتابید و بنوشید هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد
و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد

در باره زبان نوشته بودید تازی و پارسی هر دو نیکو است چه که آنچه از زبان خواسته اند پی بردن بگفتار
گوینده است و این از هر دو می آید و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است هر چه این
زبان را ستایش نمائید سزاوار است

ای دوست چون گفتار نخستین در روز پسین بمیان آمد گروهی از مردمان آسمانی آواز آشنا شنیدند و بآن
گرویدند و گروهی چون کردار برخی را با گفتاری یکی ندیدند از پرتو آفتاب دانائی دور ماندند

بگو ای پسران خاک یزدان پاک میفرماید: آنچه در این روز پیروز شما را از آلائش پاک نماید و باسایش رساند
همان راه منست پاکی از آلائش پاکی از چیزهائی است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد و آن
پسندیدن گفتار و کردار خود است اگر چه نیک باشد و آسایش هنگامی دست دهد که هر کس خود را
نیک خواه همه روی زمین نماید آنکه او آگاه این گفتار را گواه که اگر همه مردمان زمین بگفته آسمانی پی
میبردند هرگز از دریای بخشش یزدانی بی بهره نمی ماندند آسمان راستی را روشن تر از این ستاره ای نبوده و
نیست

نخستین گفتار دانا آنکه ای پسران خاک از تاریکی بیگانگی بروشنی خورشید یگانگی روی نمائید اینست آن چیز
که مردمان جهان را بیشتر از همه چیزها بکار آید ای دوست درخت گفتار را خوشتر از این برگی نه و دریای
آگاهی را دلکش تر از این گوهر نبوده و نخواهد بود

ای پسران دانش چشم سر را پلک بآن نازکی از جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید دیگر پرده آزاگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود بگو ای مردمان تاریکی آزا و رشک روشنائی جان را بپوشاند چنانکه ابر روشنائی آفتاب را اگر کسی بگوش هوش این گفتار را بشنود پر آزادی بر آرد و باسانی در آسمان دانائی پرواز نماید

چون جهان را تاریکی فرا گرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا گشت تا کردارها دیده شود و این همان روشنی است که در نامه های آسمانی بآن مرده داده شد اگر کردگار بخواهد دلهای مردمان روزگار را بگفتار نیک پاک و پاکیزه کند و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازه نماید ای مردمان گفتار را کردار باید چه که گواه راستی گفتار کردار است و آن بی این تشنگان را سیراب نماید و کوران را درهای بینائی نگشاید دانای آسمانی میفرماید: گفتار درشت بجای شمشیر دیده میشود و نرم آن بجای شیر کود کان جهان ازین بدانائی رسند و برتری جویند

زبان خرد میگوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید منم آفتاب بینش و دریای دانش پرمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز که پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم

دوست یگا میفرماید: راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانائی جوشیده از او بیاشامید

بگو ای دوستان سرا پرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه باریک دارید و برگ یک شاخسار بر راستی میگویم هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده و هست بگو ای مردمان در سایه داد و راستی راه روید و در سر پرده یگائی در آئید

بگو ای دارای چشم گذشته آینه آینده است ببینید و آگاه شوید شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید امروز بهترین میوه درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید

بگو زبان گواه راستی من است او را بدروغ میلائید و جان گنجینه راز من است او را بدست آزا مسپارید امید چنان است که در این بامداد که جهان از روشنیهای خورشید دانش روشن است بخواست دوست پی بریم و از دریای شناسائی بیاشامیم

ای دوست چون گوش کمیاب است چندی است که خامه در کاشانه خود خاموش مانده کار بجائی رسیده که خاموشی از گفتار پیشی گرفته و پسندیده تر آمده

بگو ای مردمان سخن باندازه گفته میشود تا نرسیدگان بمانند و نورستگان برسند شیر باندازه باید داد تا
کودکان جهان بجهان بزرگی در آیند و در بارگاه یگانگی جای گیرند ای دوست زمین پاک دیدیم تخم دانش
کشتیم دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید بسوزاند یا برویاند؟

بگو امروز به پیروزی دانای یگنا آفتاب دانائی از پس پرده جان بر آمد و همه پرندگان بیابان از باده دانش مستند
و بیاد دوست نرسند نیکو است کسی که بیاید و بیابد

ای رب أستغفرک بلسانی و قلبی و نفسی و فؤادی و روحی و جسدی و جسمی و عظمی و دمی و جلدی و
إنک أنت التواب الرحیم و أستغفرک یا إلهی باستغفار الذی به تهب روائح الغفران علی أهل العصیان و به تلبس
المدنین من رداء عفوک الجمیل و أستغفرک یا سلطانی باستغفار الذی به یظهر سلطان عفوک و عنایتک و به
یستشرق شمس الجود و الافضال علی هیکل المدنین و أستغفرک یا غافری و موجدی باستغفار الذی به یسر عن
الخطیئون الی شطر عفوک و احسانک و یقومن المریدون لدی باب رحمتک الرحمن الرحیم و أستغفرک یا
سیدی باستغفار الذی جعلته ناراً لتحرق کل الذنوب و العصیان عن کل تائب راجع نادم باکی سلیم و به یطهر
اجساد الممکات عن کدورات الذنوب و الآثام و عن کل ما یکرهه نفسک العزیز العلیم